گفت‌وگوی «جوان» با همسر شهید مدافع حرم ابوالفضل شیروانیان

شهادت در شام یک تیر و ۱۴ نشان است

■ صغری خیل‌فرهنگ

ابوالفضل از همان چهار، پنج سالگی علاقه خاصی به لباس سپاه داشت. آن‌قدر به مادرش اصرار کرد که سرانجام یک دست لباس استفاده شده پدرش را به قد و قواره ابوالفضل درآورد؛ با همان آرم و همان کمربند. تا مدت‌ها هر جا می‌خواستند بروند، آن لباس‌ها را می‌پوشید. پدر ابوالفضل از بچه‌های جبهه و جنگ بود. جبهه‌های اهواز، جنوب، سیستان و بلوچستان و هر جا که نیاز بود می‌رفت. عاقبت علاقه ابوالفضل کار دستش داد و خودش هم پاسدار شد و سرانجام لباس فرم پاسداری به قد و قواره خودش به تن کرد. لباسی که رخت شهادتش شد. زهرا رشادی در هم‌کلامی با ما از همسر شهیدش ابوالفضل شیروانیان می‌گوید.

رزمندگی در جبهه مقاومت اسلامی، پیوستن به کاروان عاشورائیان است. همسرتان چطور کربلایی شد؟

یک روز سر سفره ناهار نشسته بودیم، تلویزیون هم روشن بود و اخبار گوش می‌کردیم. ناگهان خبر اصابت گلوله خمپاره تروریست‌های تکفیری به گنبد بارگاه حضرت زینب(س) اعلام شد. رفته بودم آشپزخانه نمک بیاورم، دیدم ابوالفضل قاشق را وسط بشقاب رها کرد و با غیظ و غضبی که تا به حال در او ندیده بودم رو به حرم بی‌بی گفت مگر ابوالفضلت مرده است که مدافع نداشته باشی و تروریست‌ها حرمت را نشانه بگیرند! شروع کرد به گریه کردن. بعد هم که خبر شکافتن قبر حجر بن عدی منتشر شد و ادعای تروریست‌ها که گفته بودند اگر پایشان به حرم حضرت زینب(س) برسد همین کار را آنجا هم تکرار می‌کنند. دیگر ابوالفضل آرام و قرار نداشت، نمی‌توانستیم آرامش کنیم. خیلی سریع همه کارهایش را انجام داد تا بتواند به سوریه اعزام شود. پدر ابوالفضل سردار بود، مسئولان اعزام گفتند باید خود ایشان نظر بدهد. پدرشان هم گفت پسرم بالغ و عاقل است، خودش تصمیم گرفته، مسئولان باید مثل دیگر نیروهای سپاه در مورد ایشان تصمیم بگیرند.

اولین اعزام شان کی بود؟

اولین اعزامش مصادف با ۱۳ ماه رمضان سال ۱۳۹۲ بود. هر چند روز یک بار با ما تماس داشت. از اوضاع و احوال آنجا می‌گفت. ۴۵ روز در استرس و نگرانی سپری شد. همان ایام که ایشان در سوریه بود پیکر شهیدان حیدری و کافی‌زاده را آوردند و تشییع کردند. اوایل شهدا را به عنوان شهید مدافع حرم معرفی نمی‌کردند. اعضای خانواده ما هم سعی کردند تا من متوجه نشوم که اینها شهدای مدافع حرم هستند اما شدید نگران بودم. مدتی در بیمارستان بستری شدم و چند روزی از همسرم خبر نداشتم. با دوست ابوالفضل که با هم اعزام شده بودند تماس گرفتم. گفت من آمده‌ام ایران و کارهای ابوالفضل کمی طول کشیده، ان‌شاءالله دو، سه روز دیگر برمی‌گردد. باورش برایم سخت بود. گفتم نکند خبری شده و اینها به من نمی‌گویند. حال جسمی و روحی‌ام به‌هم ریخته بود. روزی که از بیمارستان مرخص شدم در حال بالا رفتن از پله‌های خانه پدرم بودم که ابوالفضل زنگ زد. وقتی شماره‌اش را دیدم، فقط جیغ می‌کشیدم. پدرم گفت خب جواب بده، ابوالفضل است. نیمه‌های شب رسیده بود و در مسیر خانه بود. من ناهار آماده کردم، گل خریدم و برنامه مفصلی برای استقبال از ایشان تدارک دیدم.

شما راضی به رفتنش بودید؟

وقتی موضوع را با من در میان گذاشت، ناراحت شدم، گفتم اگر بروی و برنگردی چه؟! گفت شهدا نشانه دارند، من که نشانه‌ای ندارم. اجازه بده بروم تا من هم در دفاع از حریم آل‌الله نقشی ایفا کنم. شروع کرد به التماس کردن و اصرارهایش کارساز شد. در نماز شب از خدا می‌خواست من و مادرش راضی شویم و می‌گفت تو قول بده که از مهدی مراقبت می‌کنی تا دلم آرام بگیرد، بعد بروم.

موقعی که ایشان به جبهه می‌رفت چند سال از ازدواج‌تان می‌گذشت؟

من و ابوالفضل زندگی مشترکمان را ۱۱ دی ۱۳۸۶ آغاز کردیم. حاصل هفت سال زندگی مشترک قشنگ و عاشقانه‌مان، فرزندی به نام محمدمهدی است.

از فضای جبهه مقاومت برای‌تان تعریف می‌کرد؟

وقتی ابوالفضل آمد، بغضی در گلو داشت. خیلی ناراحت بود. مهدی را در آغوش گرفت و بوسید. وقتی ناراحتی‌اش را دیدم گفتم ۵۰ روز است منتظر آمدنت هستم، چرا این قدر ناراحتی؟ گفت یاد دوست شهیدم محسن حیدری افتادم. همسر و فرزند محسن هم ۵۰ روز چشم به راه او بودند، اما بعد از این مدت از پیکرش استقبال کردند. من از قافله شهدا جا ماندم. شماها من را حلال نکردید، گرنه در چند قدمی محسن بودم، محسن کنار من شهید شد. من بی‌لیاقت هستم. مادرش گفت من حلالت کردم که برگردی مگر هر کسی را حلال می‌کنند نباید برگردد؟ من از تو راضی هستم امیدوارم در این عرصه همیشه خدمت کنی. بعد ابوالفضل به من گفت می‌دانی اگر شهید شوم خدا کفیل شما می‌شود؟ مگر از این بالاتر چیزی داریم، چرا رضایت نمی‌دهی؟ گفتم من هم به این مسائل اعتقاد دارم، نیاز نیست به من بگویی. خلاصه فکر و ذهنش همیشه متوجه مدافعان حرم بود. مدتی گذشت دوباره تصمیم به رفتن گرفت و مقدمات اعزام مجددش را فراهم کرد.

بین اعزام اول و دوم‌شان چقدر فاصله بود؟

حدود دو ماه فاصله بود. در این دو ماه ابوالفضل بی‌قرار بود. یک روز داشتم زیارت عاشورا می‌خواندم، تا به عبارت «انی سلم لمن سالمکم و حرب لمن حاربکم» رسیدم، گریه‌ام گرفت. ابوالفضل آرام زد روی شانه‌ام و گفت این گریه به درد نمی‌خورد. وقتی می‌گویی انی سلم لمن سالمکم و حرب لمن حاربکم و اجازه نمی‌دهی بروم، به هیچ دردی نمی‌خورد. خودت که نمی‌توانی بروی بجنگی چرا اجازه نمی‌دهی من بروم؟ کنایه‌های ابوالفضل شروع شده بود. آن‌قدر گفت تا اینکه رضایت گرفت و رفت. کمی بعد ۲۳ آذر ۹۲ بود که از سوریه تماس گرفت. از اوضاع و احوال‌مان پرسید. از من خواست هر کاری دارم بگویم. گفتم دیشب به یکباره باد زد و مهتابی خانه شکست. خیلی ترسیدم. گفت می‌گویم یکی بیاید درست کند. باز پرسید دیگر کاری با من نداری؟ گفتم دلم خیلی برایت تنگ شده. تو به من گفتی بعد از ۱۴ روز برمی‌گردی، الان ۱۲ روز گذشته چرا نمی‌گویی می‌آیی یا نه؟! گفت شاید شرایطی پیش بیاید که ما را برگردانند، آن‌قدر خوشحال شدم که به فعل و فاعل جملات ابوالفضل دقت نکردم! که ما را برگردانند یعنی چه؟! گفتم یعنی داری برمی‌گردی؟ گفت شاید تا سه روز دیگر شرایطی نباشد که با شما صحبت کنم. نگران نباش برو خانه مادرم یا خانه مادرت. تلفن‌ها را هم جواب نده، دم در هم نرو. گفتم برای چه؟ من الان باید در خانه بمانم تو می‌خواهی برگردی، کلی کار دارم. هر چه گفت برو، گفتم نمی‌روم. گفت از من گفتن بود. بعد گوشی را به مهدی دادم. خیلی با مهدی حرف زد و قول داد برای مهدی هدایا و وسایل بازی که می‌خواهد بخرد. بعد از نماز ظهر دلشوره عجیبی گرفتم. حالم بد شد. مادرش زنگ زد و گفت از ابوالفضل چه خبر؟ گفتم اتفاقاً صبح زنگ زد. خیلی سراغ‌تان را گرفت، انگار جلسه بودید تلفنش را جواب ندادید. ابوالفضل تا دو روز دیگر برمی‌گردد. به من گفته بود به کسی نگویم که دارد برمی‌گردد اما آن‌قدر خوشحال بودم که به همه گفتم. هر کس می‌گفت بیا خانه ما می‌گفتم نه خیلی کار دارم ابوالفضل می‌خواهد بیاید. به پدرش گفتم ابوالفضل گفته تا دو روز دیگر شرایطی پیش می‌آید که ما را برمی‌گردانند. پدرش گفت امکان ندارد حداقل ۴۵ روز طول می‌کشد. حتماً شما اظهار ناراحتی کردی و او مجبور شده همین طوری یک چیزی بگوید.

شهادتش چطور اتفاق افتاد؟

ابوالفضل ظهر روز شنبه ۲۳ آذر ۱۳۹۲ شهید شد. صبح آن روز در منطقه عملیاتی از همه حلالیت طلبیده بود. زمانی که از دوستانش خداحافظی می‌کرد، یکی از رزمندگان به نام آقای قاسم رمضانی می‌گوید من نگرانی عجیبی دارم، دیشب خوابی دیده‌ام، خیلی مراقب خودتان باشید. ابوالفضل روی شانه او می‌زند و می‌گوید: قاسم! تعبیر خوابت من هستم. برای کسی دیگر نگرانی نداشته باش. ابوالفضل به قاسم گفته بود تو تازه عروسی کرده‌ای، این مأموریت سهم من است. من می‌روم. پدرت تو را به من سپرده است. خلاصه ابوالفضل به همراه آقای صادقی راهی مأموریت می‌شوند که در یکی از قرارگاه‌ها برای نماز ظهر توقف می‌کنند. دوستش می‌گوید وقت نیست حرکت کنیم. ابوالفضل می‌گوید بهتر است نماز را اول وقت بخوانیم تا قرارگاه بعدی خیلی راه است. اتفاقاً نماز را خیلی طولانی اقامه می‌کند. آقای صادقی می‌گوید به ابوالفضل گفتم عجله داریم چرا این‌قدر طولانی نماز خواندی؟ گفت: آقای صادقی تا شهادت را از خدا نخواهی نصیبت نمی‌کند. بعد حرکت می‌کنند به سمت قرارگاه بعدی که در مسیر هدف اصابت ترکش‌های تک‌تیراندازهای تروریست قرار می‌گیرد و به حالت سجده به زمین می‌افتد. همرزمش گفت من درخواست آمبولانس کردم. تا آمدن آمبولانس ابوالفضل به سختی چشمانش را باز می‌کند، دستانش را روی سینه‌اش می‌گذارد و تعظیم می‌کند، چندین مرتبه این کار را تکرار می‌کند. دوستش می‌گفت نمی‌توانست حرفی بزند و خونریزی داشت. بعد ابوالفضل را به بیمارستان می‌رسانند و بعد از چهار ساعت که در کما بود به شهادت می‌رسد.

قطعاً آن دست بر سینه گذاشتن و تعظیم کردن سری دارد؟

حکایت آن تعظیم و کرنش را می‌دانستم. ابوالفضل قبل از رفتن به سوریه به من گفت شهادت در سوریه حکم یک تیر و ۱۴ نشان را دارد. گفتم یعنی چه؟ گفت: هر کس در سوریه به شهادت برسد سرش بر بالین ۱۴ معصوم(ع) است. چون در حال حاضر آنها همراه مدافعان حرم حضرت زینب(س) هستند. اگر غیر از این بود، تاکنون تکفیری‌ها حرم را با خاک یکسان کرده بودند.

گفتم خب، چه به من می‌رسد؟ تو می‌روی، شهید می‌شوی و ۱۴ معصوم را زیارت می‌کنی، من چه؟ گفت اگر رضایت بدهی و حلالم کنی مطمئن باش شفاعت تو را هم خواهم کرد. این شد که من از ته دل راضی به رفتنش شدم. چون هم ان‌شاءالله خدا کفیل من می‌شود و هم شفاعت ۱۴ معصوم مشمول من هم خواهد شد. این بود حکایت آن تعظیم‌ها. ایشان به ۱۴ معصوم عرض ارادت می‌کرد. برای همین هم نام کتابی که برای ابوالفضل نوشته شده و زندگی تا شهادتش را روایت می‌کند «یک تیر و ۱۴ نشان» است. وقتی خبر شهادت ابوالفضل را شنیدم، یاد وصیتش افتادم که نوشت وقتی خبر شهادتم را آوردند، گریه نکنید. سفارش پدر و مادر و خواهران و فرزندمان را کرده و به صبر دعوت‌مان کرده بود. برای من هم نوشته بود که وقتی خبر شهادتم را شنیدی اشکی در چشمانت نباشد زیرا دلم نمی‌خواهد دشمن تصور کند که با شهادت من شما را از پا درآورده است. روز بعد شهادت آمدم خانه وصیتنامه‌اش را نگاه کردم. در وصیتنامه‌اش، من را به جای ناله و گریه به خواندن قرآن تشویق کرده بود. چون با یاد خداست که دل‌ها آرامش می‌گیرد. سفارش به خواندن نماز کرد تا آرامش به قلبم بازگردد.

> وقتی خبر شهادت ابوالفضل را شنیدم، یاد وصیتش افتادم که نوشت وقتی خبر شهادتم را آوردند، گریه نکنید. برای من هم نوشته بود که وقتی خبر شهادتم را شنیدی اشکی در چشمانت نباشد زیرا دلم نمی‌خواهد دشمن تصور کند که با شهادت من شما را از پا درآورده است

شهید چه ویژگی‌های بارزی داشت؟

ابوالفضل من، آدمی باغیرت و شجاع بود. از انجام هیچ کاری واهمه نداشت. ایشان چه در محل کار و چه در زندگی هر کاری را با تدبیر و شجاعت انجام می‌داد. غیرت دینی داشت. غیرتی که ایشان را تا سوریه و حرم حضرت زینب(س) کشاند. مرد بود. من به مردانگی ابوالفضل همیشه تکیه می‌کردم، ابوالفضل خیلی شوخ و خوش‌برخورد بود. این ویژگی‌های ابوالفضل زبانزد خاص و عام بود. همه دوستان و همرزمانش به این نکات اشاره دارند.

گفت‌وگو

روایتی از مجاهدت شهید لشکر زینبیون محمدمقداد مهدی از زبان خانواده و همرزمانش

مطالعه آثار استاد مطهری مقداد را آماده شهادت کرده بود

■ نرگس انصاری

در وصف مجاهدت و دلاوری لشکر زینبیون همین بس که امام خامنه‌ای فرمود: «سلام من را به مدافعین حرم پاکستانی برسانید، زینبیون خیلی خوب می‌جنگند، خیلی خوب مجاهدت می‌کنند. سلام من را به پدرها و مادرها و خانواده‌های‌شان برسانید.» برای آشنایی با زوایای زندگی شهید محمدمقداد مهدی از لشکر زینبیون به سراغ خانواده و دوستان شهید رفته‌ایم که ماحصلش را پیش رو دارید.

■ **فعال انقلابی**

مقداد در تاریخ ۱۶ می ۱۹۸۲ میلادی در پاکستان در ایالت پوان شهر بکو به دنیا آمد. یک برادر و دو خواهر کوچک‌تر از خودش داشت. بعد از ورود به دانشگاه وارد تشکیلات سازمانی آی‌اس‌او (ISO) با تفکر انقلابی شد. پس از مدتی به عنوان کارمند در همین تشکیلات مشغول به کار شد. البته مقداد فعالیت‌های انقلابی‌اش را از همان زمان دبیرستان که نوجوان بود آغاز کرد. از جمله کارهای او سازماندهی جوانان محله‌ای بود که در آن زندگی می‌کرد. مقداد هر شب جمعه برنامه‌های فرهنگی در محله‌شان برگزار می‌کرد. از این راه جوانان را با تفکر انقلاب اسلامی آشنا می‌کرد. رابطه خوبی با طلاب منطقه داشت و از این رابطه در راستای اهداف انقلابی خود به خوبی استفاده می‌کرد.

■ **فضای مجازی و تبلیغ تشیع**

مقداد طلاب فعال را به محله‌اش دعوت می‌کرد تا برنامه‌های فرهنگی خاصی برای جوانان اجرا کنند و خودش هم در تمامی برنامه‌های مذهبی و فرهنگی شرکت می‌کرد. مقداد از ظرفیت فضای مجازی برای ترویج و تبلیغ تفکر تشیع و انقلاب بهره می‌برد و مطالب مختلفی را برای بیداری جوانان در اختیارشان قرار می‌داد.

■ **راه‌اندازی بانک خون**

از دیگر اقدامات بسیار ارزشمند شهید راه‌اندازی بانک خون برای تأمین نیاز خون افراد بیمار و نیازمند در منطقه بود. مقداد برای ترویج کتابخوانی و علاقه‌مند کردن نوجوانان و جوانان به درس کتب رایگان تهیه می‌کرد و در اختیار کودکان نیازمند قرار می‌داد تا کودکی علاقه‌مند از درس و تحصیل بازنماند.

■ **تصاویر روی دیوار**

مقداد اتاق ویژه‌ای برای خود داشت. اتاقی که خلوتگاه او به وقت راز و نیاز با معبودش بود. مقداد دیوارهای اتاقش را با تصاویر امام خمینی(ره)، امام خامنه‌ای و سیدحسن نصرالله مزین کرده بود. اوج مبارزات و ایستادگی مقداد در مقابل کفر و تکفیر به سال ۲۰۱۳ بازمی‌گردد. در آن سال گروهی از افراد صحابه که وهابی بودند به مناطق شیعه‌نشین رفته و شعار شیعه کافر است سر می‌دادند. شهید با تعدادی از جوانان منطقه با این گروه به مبارزه پرداخت و توانست ۱۱ نفر از آنها را به هلاکت برساند. در آن درگیری دو نفر از بچه‌های همراه مقداد به شهادت رسیدند اما پلیس به تعقیب نیروهای انقلابی پرداخت و توانست هفت نفر از آنها را دستگیر کند. مقداد توانست از منطقه فرار کند. مدتی بعد آن هفت نیروی مبارز انقلابی، به اعدام محکوم شدند و مظلومانه به شهادت رسیدند.

■ **هجرت به ایران**

بعد از آن مقداد راهی ایران شد و شش ماه بعد از حضورش در ایران با خانواده‌اش تماس گرفت و از آنها برای رفتن به سوریه و جهاد در جوار حریم آل‌الله اجازه گرفت. والدین مقداد از آنجایی که روحیه ظلم‌ستیزانه مقداد را خوب می‌شناختند با تصمیمش موافقت کردند. مقداد راهی سوریه شد. کمی بعد به افتخار جانبازی نائل شد اما حاضر به ترک منطقه و مرخصی رفتن نشد و در بیمارستان‌های سوریه دوره درمان و بهبودی‌اش را سپری کرد.

مقداد یکی از نیروهای زبده جبهه مقاومت بود. دلاوری که توان بالایی در شناسایی مناطق عملیاتی داشت. او در یکی از شناسایی‌ها موفق شد به همراه چهار نفر از دوستانش به اطلاعات مهم و استراتژیک دشمن دست پیدا کند. همین موضوع باعث شد مورد تشویق و تحسین فرماندهان قرار بگیرد.

■ **شهید مطهری**

مقداد توان بالای رزمی داشت و خستگی‌ناپذیر بود. بعد از فراغت از مأموریت‌های محوله داوطلبانه به مأموریت‌های دیگر می‌رفت. او در زمان فراغت از مأموریت و در اندک زمان به دست آمده به مطالعه کتب شهید مطهری می‌پرداخت. گویی مطالعه کتب استاد او را آماده شهادت می‌کرد.

> مقداد یکی از نیروهای زبده جبهه مقاومت بود. دلاوری که توان بالایی در شناسایی مناطق عملیاتی داشت. او در یکی از شناسایی‌ها موفق شد به همراه چهار نفر از دوستانش به اطلاعات مهم و استراتژیک دشمن دست پیدا کند

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۵۳۹۷

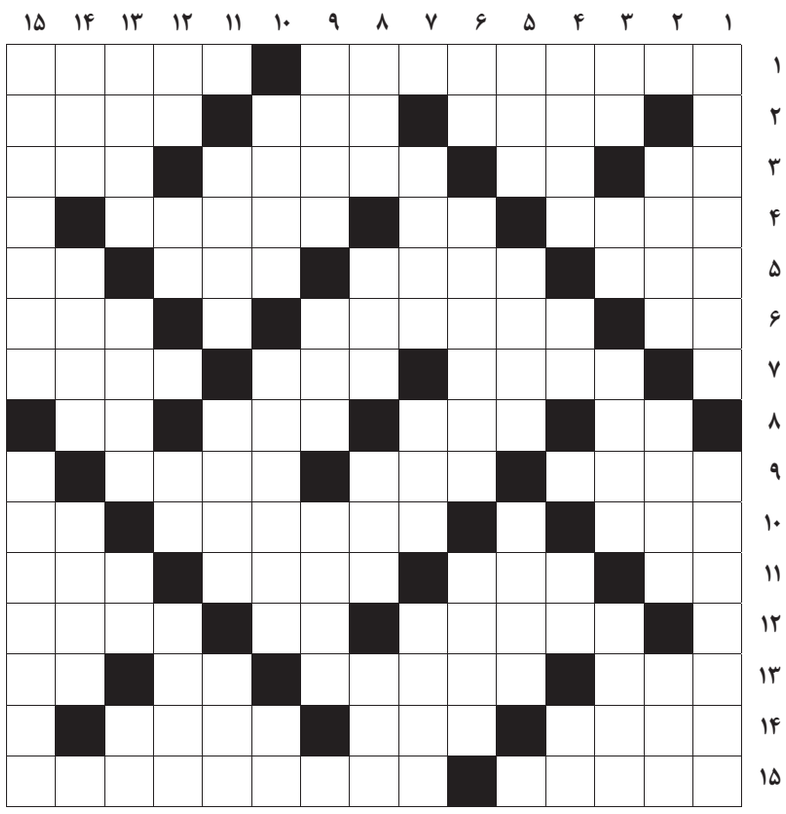

از راست به چپ

■ ۱- رشته‌ای در دوومیدانی- جنگل خاص مناطق سردسیری روسیه ■ ۲- سوغات شهر کرمان- واحد شمارش مغازه- ایالتی در هند ■ ۳- بندگی- برگ برنده- نقیض بلند- غزال ■ ۴- فتنه- حرف نفی عرب- مأمور زحمتکش نظافت کوچه ■ ۵- نوشیدنی- کشنده- اختیار کامل- واحد بازی تنیس ■ ۶- او- دوربین نجومی- زمستان ■ ۷- با کوچک ترین صدایی می‌شکند- میوه جاذبه- قاضی ■ ۸- از سوره‌های قرآن- تابه نان‌پزی- دروازه‌بان تیم ملی آلمان در جام جهانی ۲۰۰۲- عدد منفی ■ ۹- زنده کردن- امیدش را در افریقای جنوبی بجویید- تجملی ■ ۱۰- از القاب فرنگی- رفع چروک- پسوند شباهت ■ ۱۱- شیرینی تولد- مقوله هنری- پایتخت سوئیس ■ ۱۲- سابقه کاری- کافی- جودوی چینی‌ها ■ ۱۳- زرد انگلیسی- از باشگاه‌های معتبر فوتبال پرتغال- مرغ می‌رود- حرف فاصله ■ ۱۴- پول چین- شهری نزدیک اردبیل- تابع و دنباله‌رو ■ ۱۵- بزرگ و مهتر- متنعم و در رفاه بزرگ‌شده

از بالا به پایین

■ ۱- چترنجات- روزنامه پرتیراژ اسپانیایی ■ ۲- سطحی‌نگر- زیستگاه شتران- پرچم ■ ۳- رساله علمی- شبکه و سایت- رنگ صلح- نظم و ترتیب ■ ۴- آمدن- حمله نظامی- نشستن در گوشه‌ای و فرو رفتن در افکار خود- رمق آخر ■ ۵- ماهوت پاک‌کن- گربه زیبا- نزدیک‌بینی ■ ۶- آبادی- همسایه شرقی آلمان- دوره نهفتگی بیماری ■ ۷- نقشه عملیاتی- گریبان- بانگ جانور درنده ■ ۸- کوزه- دهل- خمیده- دیوار بلند ■ ۹- دستگاه برش- برید- دست زدن به چیزی مقدس که ممنوع باشد ■ ۱۰- سلول‌هایی که شکل و ساختمان آنها شبیه یکدیگر است- موازنه دارایی و بدهی- نام گوارديولا ■ ۱۱- پرده‌در- غلام زرخرید- نوعی چرم ■ ۱۲- یک و یک- ناپیدا- ذات و شخص- حرکتی در شیرجه ■ ۱۳- سمت چپ- فقط یک بار در خانه را می‌زند- شامه‌نواز- پرحرفی ■ ۱۴- وقت و زمان- خستگی شدید- فطرت ■ ۱۵- معادل فارسی معتاد- نخستین و اصلی‌ترین نهاد اجتماعی

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

۷	۸	۴						
			۹	۴				۵
۶								۷
				۲	۵	۹		
	۲	۱						
						۳	۴	
			۳	۱				
۴	۳		۸					
				۵		۲	۸	

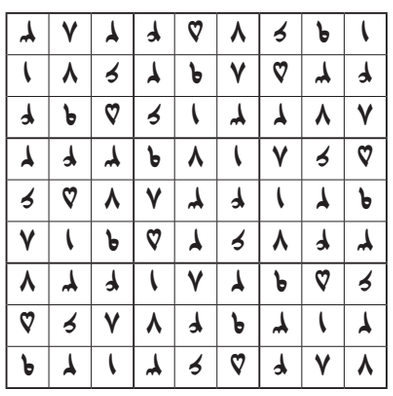

جدول کلمات متقاطع
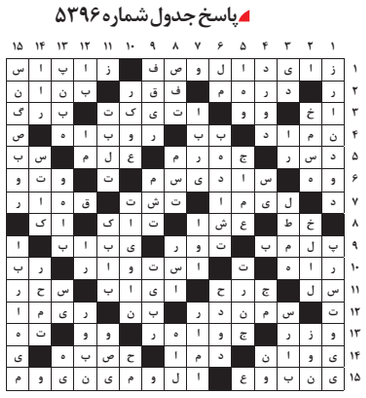
پاسخ جدول شماره ۵۳۹۶